

بررسی و نقد مبانی آموزه «محبت» در مسیحیت

محمدطاهر رفیعی*

چکیده

«محبت» و «محبت‌گرایی» میان بندگان با رعایت ضوابط و معیارهای خاص آن، به‌عنوان اصلی اساسی در تمامی ادیان مورد تأکید قرار گرفته و از خشونت‌طلبی بی‌مورد نهی و مذمت گردیده است؛ چرا که رفتار همراه با «محبت» نقش اساسی در استحکام روابط اجتماعی داشته و به‌همان سان «خشونت» و «خشونت‌طلبی» خارج از قانون و عرف نیز به تخریب این روابط و ایجاد ناامنی و عدم ثبات جامعه می‌انجامد. البته افراط و تفریط در هردو بُعد باعث سوء استفاده‌های زیادی از این دو اصل گردیده است. در این میان، مسیحیت، از جمله ادیان آسمانی است که پیروان آن بیش از همه بر «محبت‌گرایی» تأکید داشته و آن را یکی از آموزه‌های اساسی دین خود می‌دانند. رویکرد محبت‌گرایی مسیحیان بر مؤلفه‌ها و فلسفه‌های خاصی مبتنی است؛ همانند آموزه «فدا» و «نجات»؛ ولی هریک از این آموزه‌ها با نقدها و اشکالات اساسی مواجه است که در نوشتار کنونی، ضمن بررسی جایگاه آموزه «محبت» در مسیحیت، نقدهای آن طرح و بررسی شده است.

کلیدواژگان: محبت، خشونت، مسیحیت، فدا، نجات.

*. دانشجوی دکتری جریان‌های کلامی معاصر جهان اسلام؛ m.t.r1394@gmail.com

«محبت» که از نظر واژه‌شناسی، متشکل از سه حرف «ح.ب.ب»، به معنای دوست داشتن، مقابل بغض، آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۸۳ و ۲۸۹)، به عنوان اصلی اساسی در پیوند زندگی اجتماعی افراد بشر مورد توجه و تأکید تمامی جوامع، ادیان و آیین‌ها، به خصوص ادیان آسمانی و ابراهیمی قرار گرفته است. از نظر مفهومی، در قرآن کریم، بیشتر وزن‌های باب افعال و احياناً استفعال و یا تفعیل آن کاربرد دارد. در وزن استفعال آن، نوعی طلب نهفته است که این نیز بیانگر مفهوم اصلی آن نیست، بلکه به دلایل بیرونی بر آن عارض می‌شود؛ چنان‌که در آیات کریمه: ﴿اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ﴾؛^[۱] ﴿فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى﴾^[۲] و ﴿يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ﴾^[۳] استفاده از وزن استفعال محبت، برای آن است که دوست داشتن کفر و دنیا و ضلالت در مقابل ایمان و آخرت و هدایت، امر عادی و فطری نیست، بلکه انسان آن را بر خلاف فطرت خود طلبیده، بر خود تحمیل می‌کند (قرشی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۹۳ - ۹۴).

در محبت، بر وزن افعال نوع اختیار و برگزیدن نهفته است؛ چنان‌که در داستان حضرت سلیمان آمده است: ﴿إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعِشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ، فَقَالَ إِنِّي أَحَبُّتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ﴾.^[۴] «احببت» به اختیار کردن دوستی اسبان برای یاد پروردگار تفسیر شده است؛ زیرا به وسیله آنها می‌توان جنگید و دین خدا را احیا کرد (قرشی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۹۵).^[۵]

از نظر کاربرد قرآنی، در بیشتر موارد، محبت با انتساب به اعمال و یا اشخاص بیان گردیده و بر محبوب بودن کارهای خوب و شخصیت‌های الهی، نزد خداوند تأکید و بر آن سفارش و از آن ستایش شده است. در مقابل، از تعلق خاطر به مسائل بیهوده و یا کم‌ارزش و یا قبیح نهی گردیده و مذمت شده است.





مسیحیت، بیش از هر دین آسمانی بر محبت تأکید کرده است، تا جایی که مسیحیان، از محبت، به عنوان مهم ترین اصل در تبلیغ و ترویج مکتب خود بهره می گیرند. مجموع عهد جدید، سرشار از دستورات اخلاقی بوده و مکرر بر محبت و مدارا با مردم و رعایت مسایل اخلاقی سفارش و همه جا از زندگی در صلح و آرامش (دوم قرنتیان، ۱۱، ص ۱۵ و رومیان، ۱۵، ص ۳۳). و بیزاری از اعمال خشونت صحبت شده است (متا، ۵، ص ۳۸-۴۸ و رومیان، ۱۲، ص ۱۷-۲۱).

واژه «محبت» که در عهد جدید بیش از ۲۰۰ بار به کار رفته، در بیشتر موارد از راه بیان مصادیق، تعریف شده است؛ از جمله، بارها از خداوند به «خدای محبت و سلامتی» یاد کرده^[۶]، بر محبت میان پدر و فرزند (خدا و عیسی) و بر مبنای آن محبت میان مردم سفارش شده است: «ما او را محبت می نماییم؛ زیرا که او اول ما را محبت نمود» (اول یوحنا، ۴، ص ۱۱). همین طور در مجموع عهد جدید، این واژه عموماً به معنای عشق الهی یا اعمال نیک ناشی از محبت (مانند دستگیری از دیگران) آمده است. محبت به معنای عشق الهی، یعنی هدیه ای که روح القدس به مسیحیان ارزانی می دارد؛ چنان که در رساله رومیان آمده است: «... محبت خدا در دل های ما به روح القدس که به ما عطا شد، ریخته شده است» (رومیان، ۵، ص ۵). اساساً خدای عهد جدید خدای محبت است و او این محبت را به چند صورت بر بشر ارزانی داشته است: یکی از راه فرستادن عیسی مسیح: «محبت خدا به ما ظاهر شده است به این که خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاد تا با وی زیست نماییم». (اول یوحنا، ۴، ص ۸-۹). در مرحله بعد با قربانی کردن پسر خود، این محبت را در میان بشر تثبیت کرد: «خدا محبت خود را در ما ثابت می کند از این که هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد» (رومیان، ۸، ص ۵) و سپس توسط روح القدس محبت را ازلی گردانید: «محبت خدا در دل های شما به روح القدس که به ما عطا شد، ریخته شده است» (همان، ۵، ص ۵).



اصل محبت مسیحی نسبت به بندگان، در بسیاری موارد محدودیت خاصی نداشته، بلکه به‌طور مطلق به آن سفارش شده و معیار اصلی برای نجات و سعادت ابدی معرفی گردیده است. از بررسی و ارزیابی این اصل در مسیحیت، به‌دست می‌آید که محبت‌گرایی افراطی مسیحیت ناشی از مبانی خاصی است که هرکدام از نظر تئوری و یا عملی نیازمند تأمل و ارزیابی و نقدهای جدی است؛ زیرا رعایت هر اصل دینی، نیازمند محدودیت‌ها و شرایط خاصی است که فراتر از آن، پایبندی به آن، نه‌تنها مطلوب نبوده، چه‌بسا ممنوع می‌گردد.

بنابراین مهم‌ترین پرسش مطرح در پژوهش کنونی، این است که «مبانی محبت در مسیحیت، چگونه نقد و ارزیابی می‌گردد؟» در روش بحث، سعی می‌شود با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و عمدتاً استناد به عهد جدید، شامل انجیل‌ها و نامه‌ها و اعمال رسولان، پس از تعریف اجمالی مسیحیت و تبیین جایگاه اصل محبت در این دین، مهم‌ترین مبانی محبت بررسی گردد که در مجموع، پنج مبنای اصلی مسیحیان در این زمینه مورد توجه قرار گرفته و سپس هریک به تناسب، نقد و ارزیابی خواهد شد.

از نظر پیشینه بحث، در خصوص مبانی محبت در مسیحیت، تاکنون به پژوهش خاصی دست نیافتیم. تنها در بخشی از کتاب «صلح و خشونت در مسیحیت» که پیش از این توسط این‌جانب تألیف و از سوی مرکز مدیریت حوزه علمیه به چاپ رسیده؛ بحثی در این خصوص مطرح گردیده است. در این نوشتار سعی می‌شود با بهره‌گیری از همان بحث، این موضوع به‌صورت مبسوط‌تر تبیین و ارزیابی گردد.

تعریف مسیحیت

«مسیحیت» به حضرت مسیح علیه السلام منتسب بوده و به‌عنوان یکی از ادیان بزرگ آسمانی و ابراهیمی، در سال‌های اول میلادی، توسط حضرت عیسی مسیح علیه السلام به وجود آمد. «مسیح»، معرب واژه عبری «ماشیح» به معنای «مسح شده با روغن» آمده است. «ماشیح» در دین یهود، اصطلاحاً به هر حاکمی گفته می‌شود که از سوی خداوند و یا



یکی از پیامبران الهی انتخاب شده باشد. چنان که داوود علیه السلام که خود یک ماشیح بود، بارها از فرماندهان خود به مسیح «یهوه» (حاکم یا فرمانده الهی) یاد کرده است. (ر.ک: اول سموئیل، ص ۱۴ - ۱۶). عیسی مسیح علیه السلام نیز پس از آن که توسط حضرت یحیی علیه السلام غسل تعمید یافت، رسماً رسالت الهی او آغاز گردید. (متا، ص ۱۳ - ۷)؛ آن وقت عده‌ای از بنی اسرائیل که او را به عنوان حاکم موعود خود پذیرفتند، به وی لقب مسیح دادند.

شرح زندگی عیسی مسیح علیه السلام، در انجیل‌های چهارگانه: «متا»، «مرقس»، «لوقا» و «یوحنا» به تفصیل آمده و قرآن کریم نیز در سوره مریم و برخی سوره‌های دیگر به اجمال آن را بیان کرده است. زندگی زمینی حضرت عیسی طولانی نبود، بلکه در حدود سال ۳۰ میلادی، بر اثر سعایت یهودیان پایان یافت.^[۷] از این زمان تا حدود سال ۱۰۰ میلادی، حواریون حضرت عیسی علیه السلام به تبلیغ و ترویج مسیحیت پرداختند. در این میان شخصی میان مسیحیان ظهور کرد که از حواریون نبود؛ ولی نقش بسیار تأثیرگذاری بر پیشرفت مسیحیت داشت. نام عبری او «شائول» و نام یونانی او «پولس» است. پولس که فردی یهودی‌زاده و بزرگ شده یونان و روم بود، در آغاز به عنوان فرمانده امپراتوری روم، ضد مسیحیان فعالیت می‌کرد و آنها را شکنجه و آزار می‌داد، تا آنکه بر اثر تحول روحی که جزئیات آن در اعمال رسولان آمده، رسماً دین مسیحیت را پذیرفت و از آن پس، به تبلیغ این دین پرداخت. (ر.ک: اعمال رسولان، باب ۹ و مبلغی آبادانی، ۱۳۷۶، ص ۷۳۱ - ۷۳۷). او که عیسی مسیح علیه السلام را ملاقات نکرده بود، با تأثیرپذیری از افکار یونانی و رومی و پیشینه یهودی خود، تغییرات زیادی در دین مسیحیت به وجود آورد تا آنجا که محققان مسیحی او را مؤسس دوم این دین شمرده‌اند. (ر.ک: جان بایرناس، ۱۳۸۵، ص ۶۱۳ - ۶۱۹). در سده‌های دوم و سوم میلادی، تحت تأثیر افکار او، نزاع‌های الهیاتی سختی در مورد چگونگی تفسیر کتاب مقدس و جایگاه عیسی مسیح بین مسیحیان به وجود آمد که در نهایت شکل‌گیری گروه‌های مختلف و خشونت‌های زیادی میان آنان را باعث گردید.^[۸] کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها و بعداً ارتدوکس‌ها مهم‌ترین گروه‌های مسیحی هستند که منشأ اصلی آنها به همین نزاع‌های الهیاتی برمی‌گردد.



مسیحیان، در آغاز، کتاب دینی مشخصی نداشتند، بلکه در سال‌های نخست تاریخ مسیحیت، عهد عتیق «تنخ» (کتاب دینی یهودیان که ۳۹ کتاب و رساله دارد) تنها کتاب مقدس مسیحیان بود و سال‌ها گذشت تا مجموعه جدیدی توسط حواریون عیسی مسیح علیه السلام تدوین گردید که تاریخ اغلب آنها به حدود بیست تا سی سال پس از صعود حضرت مسیح علیه السلام بازمی‌گردد. از آن‌جا که کتاب‌های گوناگونی توسط حواریون و رسولان نوشته شده بود، سران کلیسا در اواخر قرن دوم میلادی، تنها آن تعدادی را که با آموزه‌های کلیسا سازگار یافتند، به‌عنوان کتاب‌های قانونی و معتبر گزینش نموده و به نام «عهد جدید» در کنار «عهد قدیم» (تورات و سایر کتاب‌های مقدس یهودیان که نزد مسیحیان نیز معتبر بود) معتبر اعلام کردند که این مجموعه شامل انجیل‌های چهارگانه به ضمیمه نامه‌های حواریون، اعمال رسولان و مکاشفه یوحنا می‌باشد (میشل، ۱۳۷۷، ص ۵۱ - ۵۳)؛ حتی مسیحیان، معتقدند حضرت عیسی کتابی نیاورده، بلکه خود عیسی، کلمه خداوند و وحی متجسد است و از این‌رو، زندگی و سخنان او را برای هدایت انسان‌ها کافی می‌دانند (همان، ص ۴۹ - ۵۰).

این واقعیت بیانگر آن است که نمی‌توان آن دسته از محتویات کتاب‌های مقدس مسیحیان را که با آموزه‌های حقیقی دینی آسمانی سازگاری ندارد، نقصی در پیام‌رسانی عیسی مسیح و آموزه‌های وحیانی الهی آن دانست، بلکه این موارد بیشتر در گذر زمان و در نتیجه برداشت و یا تفسیر نادرست مسیحیان از رهنمودهای واقعی عیسی مسیح علیه السلام وارد این دین شده است.

مبانی محبت در مسیحیت

در عهد جدید، به اصل «محبت» در روابط با هم‌نوعان، فراوان تأکید و سفارش شده است. از عبارت‌های گوناگون عهد جدید برمی‌آید که عیسی مسیح تنها با مهر و محبت در میان انسان‌ها ظهور کرده و در عمل پیوسته با مردم محبت و مدارا می‌کرد. گاهی حتی از



روی دلسوزی به حال بد مردم رسیدگی کرده و بیماران مختلفی با آگاهی از دلسوزی عیسی مسیح به سوی او می‌آمدند تا شفا یابند (لوقا، ۵، ص ۱۲)؛ حتی افراد جذامی که از جامعه مطرود بودند و کسی به آنان نزدیک نمی‌شد، مورد توجه مسیح (علیه السلام) قرار می‌گرفتند و حضرت، آنان را شفا می‌داد (مرقس، ۱، ص ۴۰ - ۴۲)؛ گاهی با دمیدن دم مسیحایی مردگان را نیز زنده می‌کرد (متی، ۹، ص ۲۳ و ارمیا، ۹، ص ۱۷ - ۱۸).

در نامه‌ها و اعمال رسولان نیز این اصل مورد تأکید جدی قرار گرفته و رسولان حواری محبت با مردم و تحمل رنج و مصیبت‌ها و تلاش برای برپایی صلح و آرامش را مایه افتخار مسیحیت می‌دانند که این افتخار را خداوند با قربانی کردن عیسی مسیح برای نجات گنهکاران امت نصیب مسیحیان کرده و محبت را توسط روح القدس در دل‌های آنان قرار داده است. به اعتقاد آنان، هر مقدار در راه صلح و آرامش تلاش کنیم، محبت الهی در دل ما بیشتر تثبیت می‌گردد و به مراتب کمال و قرب الهی نزدیک‌تر می‌شویم (رومیان، ۵، ص ۱ - ۱۱). در بسیاری از نامه‌های رسولان، از مردم خواسته شده است تا می‌توانند از بدی پرهیز و با مردم نیکی کنند. همدیگر را برادرانه و دور از هرگونه ریا، دوست داشته باشند و هرکسی تلاش ورزد تا دیگری را بیشتر از خود اکرام کند (رومیان، ۱۲، ص ۹ - ۱۰؛ اول تسالونیکیان، ۵، ص ۱۳ و فلیپیان، ۴، ص ۵).

ارباب کلیسا و همین‌طور عموم مسیحیان نیز تا حد امکان سعی کرده‌اند آموزه محبت را سرلوحه کار خود قرار دهند و به آن عمل کنند؛ چنان‌که برتراند راسل در مقایسه نوع نگاه دو طیف از مسیحیان به صلح و محبت می‌نویسد: «پروتستان‌ها دوست دارند خوب باشند و سعی می‌کنند خود را این‌گونه نگه دارند؛ اما کاتولیک‌ها دوست دارند خوب باشند و تلاش دارند همسایگان خود را نیز خوب نگه دارند» (راسل، ۱۳۴۹، ص ۱۴۴ - ۱۴۷). بر اساس نگاهی به کتاب مقدس مسیحیان، تأکید بر محبت و مدارا با مردم، مبانی و فلسفه‌های خاصی دارد؛ همانند دستیابی به «کمال»، «نجات»، «رستگاری» و «فدا شدن عیسی مسیح برای برقراری محبت و عدالت» که توضیح و نقد هریک در ادامه خواهد آمد:



أ) دستیابی به کمال از راه محبت

یکی از فلسفه‌های ضرورت محبت با همدیگر در عهد جدید، محبت خداوند نسبت به مردم و ضرورت اقتدا به این محبت الهی، برای دستیابی به کمال بیان شده است: «چنان‌که شایستهٔ عزیز فرزندان خداست، بکوشید مانند او باشید. از روی محبت زندگی کنید»، (افسیان، ۳: ص ۱ - ۲). پولس نیز محبت را در کنار ایمان و امید، یکی از سه فضایل دینی برمی‌شمارد (اول قرن‌تینان، ۱۳: ص ۳). همین‌طور محبت از مهم‌ترین وظایف دینی و از دستورهای اصیل الهی تلقی شده است: «این است حکم او که به اسم پسر او، عیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را محبت نماییم؛ چنان‌که به ما امر فرمود» (اول یوحنا، ۲۲، ص ۳)؛ زیرا محبت ورزیدن با مردم باعث دستیابی انسان به کمال می‌گردد و از آن‌جا که خداوند متعال کامل است، رسیدن به آن کمال برای انسان ضروری است: «... پس شما کامل باشید؛ چنان‌که پدر شما که در آسمان است، کامل است» (متا، ۵، ص ۴۸).

براساس متن عهد جدید، استمرار بر محبت باعث دستیابی به کمال الهی گردیده و در نتیجه خداوند، تمام نیازمندی‌های بشر را تأمین می‌کند. از مهم‌ترین نعمت‌هایی که خداوند از راه محبت به دیگران به ما ارزانی می‌دارد، نعمت امنیت و رفاه عمومی است؛ زیرا با محبت به دیگران زمینهٔ رشد و شکوفایی فرد و جامعه در سایهٔ امنیت عمومی بیشتر تأمین می‌گردد و این، مهم‌ترین نعمتی است که خداوند به انسان می‌دهد. بنابراین از آن‌جا که ما در تمام امور به خداوند نیاز داریم و خداوند توانای مطلق است، شایسته است تا می‌توانیم نسبت به او و بندگان محبت بورزیم (اعمال رسولان، ۳: ۲۱ و رومیان، ۷، ص ۲۰ - ۲۳).

ب) نجات و رستگاری بشر در سایه محبت

اصطلاح «رستگاری» (salvation)، در مسیحیت دارای معنای ویژه است؛ همانند رهایی از قدرت گناه؛^[۹] حالت و وضعیتی که در آن انسان از گناه و مرگ آزاد می‌شود؛^[۱۰] تحقق برتری خدای نامتناهی بر تباهی‌های پدیدآمده از گناه؛ بیماری و مرگ؛^[۱۱] و سرانجام، رستگاری از گناهی که باعث هبوط آدم گردیده است.^[۱۲]



اندیشه «نجات» از سقوط انسان و شرایط نامطلوب معنوی وی، از آموزه‌های مهم در مسیحیت است. نجات‌بخشی از منظر عهد عتیق، فرآیندی مستمر است که مکرر شامل حال یهودیان شده است و از منظر مسیحیان، ابتدا در پیمان خداوند با بنی‌اسرائیل و در مرحله بعد، با فدا شدن پسر خداوند برای بخشش گناهان ذاتی بشر تحقق یافت. این نجات با تجلی مداوم عیسی مسیح و روح القدس بر کلیسا ادامه می‌یابد تا زمینه کمال نهایی آن با ظهور دوم مسیح علیه السلام فراهم گردد و در نهایت، با ظهور منجی گرایانه عیسی در آخرالزمان این نجات به کمال می‌رسد.

در عهد جدید، نقش فرستاده شدن عیسی مسیح برای نجات ابدی بشر فراوان مطرح شده است؛ با تأکید بر این که این نجات نشانه اوج محبت الهی نسبت به بندگان است، تا جایی که خداوند با نادیده گرفتن خطای بشر و به‌خاطر بخشیده شدن گناه ذاتی آنها، یگانه فرزند محبوب خود را کفاره گناهان آنان قرار داد تا انسان‌ها را از نابودی کامل رها کرده و آنان را به حیات ابدی برساند (ر.ک: یوحنا، ۳، ص ۱۶؛ ۴، ص ۸-۱۰ و رومیان، ۵، ص ۸ و ۲۰).
نجاتی که از طریق مسیح صورت می‌گیرد، اساساً نجات از سلطه گناه و مرگ معنوی است و این فرایند با آمدن دوباره مسیح به اوج خود خواهد رسید (عبرانیان، ۹: ص ۲۸). به اعتقاد آنان، از آن‌جا که نجات به خداوند منحصر است و او نیز فرزند خود را برای تحقق این امر فرستاد و قربانی کرد؛ هیچ راهی جز ایمان به مسیح برای نجات از هلاکت و دستیابی به حیات ابدی و رستگاری همیشگی وجود ندارد (ر.ک: اول یوحنا، ۳، ص ۳۶؛ ۵، ص ۱۲؛ افسسیان: ۱، ص ۴؛ فلیپیان: ۳، ص ۲۱؛ و اعمال رسولان، ۴، ص ۱۲)؛ «زیرا اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان ما باید نجات یابیم» (اعمال رسولان، ۴، ص ۱۲).

در الهیات مسیحی، نجات از راه مسیح بدین معناست که خداوند براساس فیض خود، گناهکاران را در حالتی که لیاقت و استحقاق ندارند، خلاصی می‌بخشد (پترس، [بی‌تا]، ص ۲۴۹). سبب فیض الهی در انتخاب انسان نیز تنها محبت اوست، نه نیکی بندگان؛ زیرا در پیشگاه او همه فاسد و گناهکارند (القس و اطسون، ۱۲۹۸، ص ۱۳۸). همه



به خاطر گناهی که مرتکب شده‌اند، از جلال خدا دور مانده و دچار مرگ روحی شده‌اند و طبیعی است که انسان‌های مرده نمی‌توانند به دعوت خدا پاسخ دهند؛ اما خداوند براساس فیض خود همه را مجاناً عادل می‌شمارد و با قربانی کردن عیسی مسیح همه را نجات می‌بخشد تا هیچ کس فخر نکند (رومیان، ۳، ص ۲۳ - ۲۸). به گفته پولس رسول: «نجات تنها بر پایه فیض الهی است، نه به وسیله ایمان و این، از شما نیست، بلکه بخشش خداست و نه از اعمال» (افسیسیان، ۲، ص ۴ - ۶ و رومیان، ۶، ص ۷ - ۱۱). زیرا فیض الهی باعث می‌شود در نفس و قلب انسان تغییری به وجود بیاید و در نتیجه آن، خداوند قلب انسان را از مرگ به حیات منتقل می‌سازد؛ به گونه‌ای که پس از آن، نفس انسان به جای تمایل به شرارت و بدی، به قداست متمایل و حیات الهی در او متبلور می‌شود.^[۱۳] به همین جهت، با کمک فیض الهی انسان دعوت‌شده قدرت می‌یابد به ندای ایمان نجات‌دهنده لبیک گوید و با فیض الهی تجدید حیات یابد.^[۱۴]

در مواردی از فیض الهی به «روح القدس» تعبیر شده است که پیوسته در قلب انسان حیات جدیدی را دمیده و او را به سوی کمال سوق می‌دهد تا شایستگی مشاهده ملکوت الهی را به دست آورده و رستگار گردد (ر.ک: اول یوحنا، ۵، ص ۳؛ ۱۰؛ ۱۱، ص ۵ - ۱۲ و دانستن، ۱۳۸۱، ص ۹۷).

از نظر بخش‌های دیگر عهد جدید، فیض و محبت الهی تنها شامل کسانی می‌گردد که خداوند می‌داند آنها مسیح را می‌پذیرند (رومیان، ۸، ص ۲۹ - ۳۰). «اما کسانی که خارج از مسیح‌اند، رد می‌شوند» (دانستن، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹). بنابراین فیض الهی برای نجات و برگزیدن افراد نیز ناشی از علم پیشین خداوند است.

ج) فدا شدن مسیح علیه السلام برای تحقق رحمت و محبت الهی

یکی از مبانی و فلسفه‌های اصلی تأکید مسیحیان بر محبت، به آموزه فدا شدن حضرت مسیح برای بخشیده شدن گناه ذاتی بشر ارتباط می‌یابد. به اعتقاد مسیحیان، انسان در آغاز آفرینش در کمال راستی و درستی بود؛ اما پس از آنکه آدم و حوا علیهم السلام (نخستین نمونه‌های



انسان) با خوردن از درخت ممنوعه، به معصیت خدا وسوسه شدند و دامن خود را به گناه آلوده ساختند، انسان از آن جایگاه بلند هبوط کرد و اسیر گناه و شیطان و مرگ گردید. معصیت نخستین، در اصل، انسانیت نسل آدم را به گناه ذاتی مبتلا کرد. به همین دلیل، این هبوط در ذریه او نیز ادامه یافت و باعث شد تمامی بنی آدم ذاتاً گنهکار شناخته شدند که نتیجه آن بیماری، اندوه، درد و مرگ بود (پیدایش، ۲، ص ۱۷ و رومیان، ۸، ص ۲۰).

نافرمانی آدم و پیامدهایش، آن قدر بزرگ بود که حتی پیامبران الهی و شریعت‌های آسمانی نتوانستند دامن انسان را از آن پاک کنند. به همین دلیل، خدای دانا به‌خاطر عشق و علاقه بی‌پایانش به انسان‌ها، از ازل برای نجات آدمیان نقشه‌ای تدارک دید و عیسی مسیح، فرزند محبوب و یگانه خود را مجسم ساخت تا پس از ارائه زندگی نمونه، با مرگ، سپس رستاخیز و صعود به آسمان و تأسیس جامعه مسیحی و فرستادن روح القدس، بنی آدم را رهایی بخشد و زمینه را برای بهره‌مندی آنان از تمام نعمت‌های الهی فراهم گرداند (رومیان، ۸، ص ۳۲).

به همین دلیل، در تاریخ الهیات مسیحی، معنای رستگاری با شخص و عمل عیسی مسیح گره‌خورده است؛ زیرا قربانی شدن حضرت عیسی (علیه السلام)، نماد تحقق عدالت و رحمت الهی نسبت به بندگان است و هرکس وارد دین مسیح گردد، گناه ذاتی او بخشیده می‌شود و به نجات ابدی دست می‌یابد؛ هرچند هیچ‌گاه به شریعت عمل نکند!^[۱۵]

اما آیا این نجات تمام انسان‌ها را شامل می‌شود و یا به عده‌ای خاص و آن‌هم به زمان معینی محدود است؟ از نظر کتاب مقدس چنین نجات‌بخشی به زمان خاص (چند سال زندگی ظاهری عیسی مسیح) منحصر نیست، بلکه ازاول تا آخر را فرا می‌گیرد (عبرانیان، ۷، ص ۲۴ - ۲۵). یعنی مشکل انسان‌ها از آدم و حوا شروع می‌شود تا آخرین آنها. در عین حال، وی تنها برای کسانی که به او ایمان بیاورند، از خداوند درخواست شفاعت می‌کند و می‌خواهد به آنان حیات معنوی دوباره ببخشد و او را به ملکوت اعلا ملحق کند.^[۱۶] بنابراین اگر کسی به او ایمان نیاورد و او را یاری نکند، به عذاب و نابودی ابدی گرفتار



خواهد شد (یوحنا، ۳، ص ۳۶؛ دوم تساللونیکیان، ۱، ص ۹ و یوحنا، ۳، ص ۱۸). به همین دلیل، در مورد محبت نیز بیشتر به محبت با مسیحیان مؤمن تأکید گردیده است: «تا جایی که می‌توانیم، در حق مردم، به خصوص مسیحیان مؤمن، نیکی بنماییم» (غلاطیان، ۶، ص ۱۰).

د) محبت، اساس تمام اعمال

در عبارت‌هایی از عهد جدید تأکید شده است که بدون داشتن محبت، هیچ عمل و مقامی ارزش ندارد؛ حتی آگاهی از تمام اسرار عالم، هم‌سخنی با فرشتگان و صدقه تمام اموال بدون داشتن محبت، ارزشی ندارد. از طرف دیگر، محبت نیز آداب و شرایط خاصی دارد که وقتی شخص محبت واقعی داشته باشد، به طور ضروری به آن آداب مؤدب خواهد شد و از آن طرف، تا کسی به آن آداب ملزم نباشد، ادعای محبت او دروغین خواهد بود:

«اگر به زبان‌های مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم، مثل نحاس صدادهنده و سنج فغان‌کننده شده‌ام و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم، به حدی که کوه‌ها را نقل کنم و محبت نداشته باشم، هیچ هستم و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم. [انسان دارای] محبت حلیم و مهربان است؛ محبت حسد نمی‌برد؛ محبت کبر و غرور ندارد؛ اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی‌شود، خشم نمی‌گیرد و سوءظن ندارد. از ناراستی خوشوقت نمی‌گردد؛ ولی با راستی شادی می‌کند؛ در همه چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید؛ در همه حال امیدوار می‌باشد و هرچیز را متحمل می‌باشد».

سپس در ادامه می‌افزاید: همه چیز پایان می‌پذیرد، از جمله نبوت، علم، زبان‌گویا، دوران طفولیت و افکار آن دوران همه انتهای دارند، تنها این سه چیز باقی است: ایمان، امید و محبت. بزرگ‌تر از اینها محبت است که هرگز ساقط نمی‌شود (اول قرنتیان، ۱۳، ص ۱-۱۳).



در مورد دیگر نیز، جزئیات محبت با دیگران در چند محور بیان شده است که در حقیقت اصول و آداب اخلاق مسیحیت را بیان می‌کند؛ از جمله مشارکت در رفع نیازهای مقدسان؛ تلاش در مهمانداری؛ طلب رحمت و برکت برای کسانی که بر شما ظلم می‌کنند و پرهیز از نفرین کردن آنان؛ شریک شدن در خوشی و ناراحتی دیگران؛ آنچه برای خود می‌پسندید برای دیگران همان را بخواهید؛ مدارا کردن با افراد پایین دست و برتر ندانستن خود از آنان؛ پاسخ ندادن بدی مردم با بدی؛ برقراری صلح با تمامی مردم در حد امکان؛ فرو بردن خشم و واگذار کردن انتقام به خداوند؛ برطرف کردن گرسنگی و تشنگی دشمن که این کار باعث عذاب بیشتر او می‌گردد و پرهیز از بدی کردن و غالب ساختن نیکی بر بدی (رومیان، ص ۱۲-۲۱).

در این سخنان، به مردم سفارش شده است که در رفتارهای اجتماعی خود محبت و نیکی با تمام مردم حتی دشمنان را در رأس برنامه‌های خود قرار دهند و سعی نکنند با دشمنان دشمنی و با بدان بدی کنند؛ به چند دلیل: یکی آنکه مجازات مردم به‌خاطر انجام دادن کارهای بد به دست خداوند است و کسی که به او ظلم شده است، بهتر است در این زمینه دخالت نکند و احياناً زمینه عذاب خود را فراهم نیاورد.

از طرفی، روابط اجتماعی به امنیت و آسایش و همکاری نیاز دارد. اگر با هر بدی و دشمنی مقابله به مثل شود، روابط میان افراد کاملاً خدشه‌دار می‌گردد و تعامل اجتماعی از بین می‌رود و در نتیجه مشکلات فراوان و غیر قابل کنترلی به وجود خواهد آمد که به صلاح هیچ‌کس نخواهد بود. بر همین اساس، عیسی مسیح (علیه السلام) روزی از میزان محبت شمعون پطرس نسبت به خود پرسید؛ وقتی پطرس پاسخ داد که او را خیلی دوست می‌دارد؛ آن حضرت سفارش کرد، پس به مردم که از آن به «بره‌های خود» تعبیر می‌کند، غذا بدهد و از آنان که به «گوسفندان» تعبیر شده است، پاسداری کند (یوحنا، ۲۱، ص ۱۵-۱۷)؛ زیرا مردم همانند رمه گوسفندی می‌مانند که برای رسیدن به سر منزل مقصود نیازمند هدایت و محافظت شبان هستند؛ وگرنه راه را گم می‌کنند و با افتادن در دام شیاطین نابود خواهند شد.



وجه سوم توسعه محبت، حتی نسبت به دشمن، این است که نیکی با کسانی که با شما خوبی می‌کنند، امتیاز ویژه‌ای به شمار نمی‌آید؛ زیرا افراد بد نیز نیکی دیگران را با نیکی پاسخ می‌دهند، نه با بدی. بنابراین وظیفه مؤمنان محبت نسبت به کسانی است که انتظار نیکی از آنان ندارند و یا حتی از ناحیه آنان به آنها ظلم شده است (متا، ۵، ص ۴۳ - ۴۸).

نویسنده مسیحی، «آلفرد» نیز اساس آموزه‌های مسیحیت را امور زیر می‌داند: برپایی مملکت الهی براساس مساوات و عدالت؛ خداوند همان یگانه آرزو و هدفی است که تمام ارواح بشر به سوی آن می‌شتابند؛ کمال تام و محبت فراگیر.^[۱۷]

هـ) محبت برای تحقق عدالت

یکی از آموزه‌های مورد تأکید کتاب مقدس مسیحیان، «عدالت‌خواهی» خداوند و عیسی مسیح است. براساس عبارت‌هایی از عهد جدید، برقراری عدالت پایه اصلی محبت در جامعه است و رفتار با مردم بر مبنای عدالت و در کنار آن، انجام دادن عبادات و کارهای نیک دیگر به دور از ریاکاری، راهکارهای اصلی دستیابی به اجر و پاداش الهی در دنیا و آخرت است (ر.ک: متا، ۵، ص ۱ - ۸).

این عدالت چند بُعد دارد: یک بعد آن به درخواست انجام دادن رفتار عادلانه از سوی مردم مربوط می‌شود و خداوند عادل از تمام مردم می‌خواهد نظام زندگی خود را کاملاً بر معیار عدالت و انصاف و مدارا با مردم پایه‌ریزی کنند، تا از این طریق، شخص جدید و متفاوت، مقدس و درستکار گردند (اشیاء، ۱، ص ۱۷؛ صفیا، ۲، ص ۳ و افسسیان، ۴، ص ۲۴). از خشونت، ناپاکی و فحشا که مورد تنفر خداوند و با عدالت و انصاف حقیقی ناسازگار است، پرهیز کنند؛ زیرا این امر مانع تقدس انسان می‌گردد (مزمور، ۱۱، ص ۵ و افسسیان، ۵، ص ۳ - ۸). پرخاشگری، طعنه زدن، ایراد گرفتن و حکم کردن درباره دیگران را در محیط خانه و بیرون از آن کنار بگذارند (افسسیان، ۴، ص ۲۹ - ۳۱؛ ۵، ص ۳۳ و ۶، ص ۴)؛ زیرا رفتار خداوند هیچ‌گاه خشن و بی‌رحمانه نیست، بلکه او نسبت به

ناسپاسان و بدکاران نیز مهربان است. به همین دلیل، از مردم می‌خواهد که با همه مردم، به خصوص با دشمنان نیکی کنند؛ زیرا اگر تنها با دوستان خود محبت و با کسانی نیکی کنید که احسانش به شما رسیده است و به آنهایی قرض دهید که به پرداخت آن امیدی دارید، در این حد، میان شما با افراد گنهکار تفاوتی وجود ندارد؛ چرا که آنان نیز این کارها را انجام می‌دهند. بنابراین فضیلت در این است که به کسانی احسان کنید که به احسان آنها امیدی ندارید و یا احسانی از آنها ندیده‌اید (لوقا، ۶، ص ۳۲ - ۳۶).

از نظر کتاب مقدس، عدالت‌خواهی «یهوه»، خدای بزرگ در اوج کمال و همیشه به دور از هرگونه افراط و تفریط است. او در عین حال که نسبت به بی‌عدالتی بی‌اعتنا نیست؛ در اجرای عدالت نیز از خود سختگیری نشان نمی‌دهد، بلکه همیشه منصف و بی‌طرف است و نسبت به کسی تبعیض قائل نمی‌شود (رومیان، ۲، ص ۱۱)؛ ولی هرگاه کسی با گناه خود، بی‌عدالتی را در جهان به وجود آورده و باعث اختلال در نظام اجتماعی گردد، یهوه بسیار زود به تمامی آنها پایان خواهد داد (تثنیه، ۳۲، ص ۵). به همین دلیل، عیسی مسیح نیز وقتی داخل معبد، با تجارت‌های ناعادلانه‌ای که توسط رهبران مذهبی به راه افتاده بود، مواجه شد؛ بدون هیچ ملاحظه‌ای بساط آنها را به هم ریخت و تمامی تاجران و اموال آنها را از معبد بیرون انداخت؛ زیرا رهبران مذهبی قانونی وضع کرده بودند که مطابق آن، فقط با نوع خاصی سکه که بیشتر از داخل معبد به دست می‌آمد، می‌شد مالیات معبد را پرداخت کرد. صرافان داخل معبد نیز در ازای تبدیل سکه‌ها از مردم پول بیشتر می‌خواستند. در خصوص فروش حیوانات قربانی نیز شبیه این برنامه اعمال می‌شد. بیشتر سرمایه‌های به دست آمده از اعمال این قوانین، به خانواده برخی روحانیان تعلق می‌گرفت. تحمل چنین بی‌عدالتی آن هم در داخل معبد برای عیسی (علیه السلام) ممکن نبود؛ به همین خاطر، با تازیانه‌ای که از ریسمان ساخته بود، گله‌های گاو و گوسفند را از معبد بیرون راند؛ سپس میزهای صرافان را واژگون ساخت. بعد با خشم به کبوترفروشان دستور داد: «اینها را از این جا بیرون ببرید و خانه پدر مرا محل تجارت قرار ندهید!» (یوحنا، ۲، ص ۱۳ - ۱۶؛ مرقس، ۱۱، ص ۱۷ و لوقا، ۱۹، ص ۴۶ - ۴۸). ظاهراً هیچ کس جرأت نکرد با او مخالفت کند.





عیسی مسیح علیه السلام هنگام موعظه نیز عدالت را کاملاً رفتار می کرد و در رفتار با گروه های مختلف مردم میان فقیر و غنی تفاوتی نمی گذاشت و با همه یکسان رفتار می کرد (اول تیمو تاؤس، ۲، ص ۴). رفتار فریسیان یهودی را در رفتار تبعیض آمیز نسبت به مردم رد می کرد؛ زیرا فریسیان، مردم ساده و عامی را به دلیل آشنایی نداشتن با شریعت «ملعون» می شمردند و می گفتند نباید این افراد را آموزش داد؛ با آنان معامله کرد؛ سر یک سفره نشست و یا به آنان دختر داد و به جای دادن دختر به آنان، بهتر است آن دختر را پیش حیوانات درنده بیندازد تا حیوانات او را بدرند (یوحنا، ۷، ص ۴۹).

در موردی، وقتی حضرت عیسی علیه السلام میان مردم آمد، هر فرد و گروهی راهکاری از آن حضرت می خواست و به تناسب شغل خود پاسخ مناسب می شنید، در این هنگام، سپاهیان پرسیدند: ما چه کنیم؟ ایشان گفت: «بر کسی ظلم مکنید و بر هیچ کس افترا مزیند و به مواجب [= داشته های] خود بسنده کنید» (لوقا، ۳، ص ۱۴).

طبق باورهای مسیحیان، عدالت خداوند پس از ظهور منجی و نبرد جهانی آرماگدون تحقق کامل می یابد. در این نبرد، پس از آن که تمامی گنهکاران گرفتار آتش خشم الهی گردیدند و به دست فرستادگان الهی نابود شدند؛ آن وقت حکومت عیسی برقرار گردیده و او با از بین بردن تمامی زمینه های بی عدالتی، عدالت کامل الهی را در تمام جهان گسترش می دهد و تا ابد ایمان و وفاداری به آن عدالت پایدار خواهد ماند (اشعیاء، ۹، ص ۶ - ۷).

همچنین مطابق آنچه در عهد جدید آمده است، پاداش و کیفر اعمال در دنیا و آخرت کاملاً مطابق عدالت الهی انجام می گیرد: «به هر کس، بر حسب اعمالش جزا خواهد داد؛ اما به آنانی که با صبر در اعمال نیکو طالب جلال و اکرام و بقایند، حیات جاودانی را و اما به اهل تعصب که اطاعت راستی نمی کنند، بلکه مطیع ناراستی می باشند، خشم و غضب» (هوشع، ۳، ص ۵). بر همین اساس، حضرت عیسی علیه السلام تأکید می کند که پیش از گرفتار شدن در مجازات اخروی، بهتر است با تن دادن به قصاص دنیوی که به مراتب از مجازات اخروی آسان تر است، خود را نجات ببخشند؛ آن جا که می گوید:

«پس هرگاه دستت تو را بلغزاند، آن را بپر؛ زیرا تو را بهتر است که شل داخل حیات شوی، از اینکه با دو دست وارد جهنم گردی، در آتش که خاموشی نپذیرد، و...» (مرقس، ۹، ص ۲۸-۲۹).
 «پس اگر دستت یا پایت تو را بلغزاند، آن را قطع کرده، از خود دور انداز، زیرا تو را بهتر است که لنگ یا شل داخل حیات شوی از آنکه با دو دست یا دو پا در نار جاودانی افکنده شوی» (متا، ۲۴، ص ۳۶-۴۲).

براساس عبارت‌هایی از عهد جدید، انجام دادن عمل نه تنها برای تحقق اصل ایمان، بلکه برای وصف عدالت و نجات شخص نیز لزومی ندارد؛ یعنی همین که شخص به مسیح ایمان بیاورد، مؤمن و عادل شمرده می‌شود و به سعادت و نجات ابدی دست می‌یابد و از محبت کامل الهی بهره‌مند می‌گردد؛ هرچند به وظایف دینی خود عمل نکند.^[۱۸] حتی نجات از راه عمل مذمت شده است؛ زیرا باعث می‌شود افراد بر یکدیگر فخر کنند. همچنین نجات از راه عمل با فیض الهی ناسازگار است.^[۱۹] ضمن آنکه هدف اصلی خداوند از فدا شدن فرزند محبوبش، بازخرید امتی است که آن را برای خود برگزیده است (تیتس، ۲، ص ۱۴). چنین هدفی با ایمان به تنهایی محقق خواهد شد. در مورد دیگر تأکید شده است که خداوند با برداشتن گناه بنی اسرائیل، تمامی آنها را بدون استثناء نجات می‌دهد؛ زیرا خداوند عهد کرده است که آنان را مورد رحمت خود قرار دهد (رومیان، ۱۱، ص ۲۶-۲۷ و ۳۰-۳۲).

در برخی نامه‌های پولس و همین‌طور بخش‌هایی از عهد جدید، تا آن‌جا بر اصل محبت برای نجات تأکید شده است، که با بهره‌مندی از محبت، برای خوف و ترس از گرفتاری‌های دنیا و آخرت دیگر جایی وجود نخواهد داشت و اساساً ترس نمی‌تواند انگیزه رفتار مسیحی باشد، بلکه انگیزه واقعی، محبت است، نه ترس و این دو متضاد یکدیگرند.^[۲۰]

حتی بالاتر از آن، مطابق بندهای گوناگونی که پیش از این در بحث نجات مطرح شد، گناه بشر، فرصتی مهم برای نجات او دانسته شده است؛ به این بیان که اگر مردم گناه نمی‌کردند، خداوند هیچ‌گاه فرزند خود را برای نجات قربانی نمی‌کرد. پس گناه برخی انسان‌ها نعمتی بود که راه را برای نجات تمامی آنها فراهم ساخت.





ارزیابی و نقد مبنای محبت در مسیحیت

بی تردید در سیره و گفتار تمامی ادیان آسمانی و پیامبران و اولیای الهی بر مدارا و محبت با مردم تأکید و سفارش شده است. نمونه‌های فراوان آن، در تاریخ هریک از بزرگان و پیشینیان دینی شاهد روشنی بر این مدعا است که در جای خود به تفصیل بررسی شده است؛ زیرا خدای محبت که در انجیل‌ها معرفی می‌شود، خدای تمام انسان‌ها است و همه پیروان ادیان آسمانی، به ویژه مسلمانان، او را به‌عنوان خداوند رؤف و مهربان و کریم و بخشنده قبول دارند. از طرفی امکان ندارد هدایت و اصلاح مردم و جامعه تنها بر مبنای محبت و پرهیز از خشونت تحقق یابد؛ زیرا هر جامعه متشکل از افراد متفاوتی است؛ خواسته‌ها و مطالبات و رفتار افراد قدرتمند و عادی معمولاً در یک سطح نیست؛ افراد فاسد و بدکار و تبهکار نیز پیوسته در جوامع گوناگون وجود داشته و دارند. به‌همین دلیل، امکان بروز خشونت و زورگویی و تضییع حقوق و امثال آن، پیوسته در جوامع بشری وجود دارد که جلوگیری از این آفت‌ها صرفاً با راهکار محبت ناممکن، بلکه نامعقول است؛ زیرا در مواردی رفتار محبت‌آمیز نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه بر دامنه آن می‌افزاید. به همین دلیل حتی خداوند رحمان، رحیم و رؤف از برخورد قهرآمیز با مجرمان ایبایی ندارد و لذا با وجود تأکید بر محبت الهی با بندگان، قهر و غضب خداوند در مورد افراد گنهکار نیز مورد توجه جدی ادیان است؛ چنان‌که در عبارت‌هایی از عهد جدید و عهد عتیق بر مجازات الهی برای مجرمان تأکید شده است. پیروان ادیان نیز در عمل، از مجازات مجرمان (مطابق احکام دینی) ایبایی ندارند، بلکه چه‌بسا با سوء استفاده از آموزه‌های دینی به خشونت‌های بیشتر نیز متوسل می‌شوند.

بنابراین تأکید مسیحیان بر محبت بدون قید و شرط، حتی نسبت به دشمنان و اعتقاد به فدا شدن پسر خداوند برای نجات بشر بر مبنای تحقق عدالت، رحمت و محبت الهی، قابل تأمل و نقد است. در این بخش این نکته مورد ارزیابی قرار می‌گیرد:

۱. نقد رابطه فدا با محبت و عدالت الهی

آموزه فدا و قربانی شدن پیامبر الهی برای نجات بشر (که از آن، به عهد جدید خداوند با فرزند و قوم محبوب خود تعبیر می‌شود)، حتی از سوی برخی متفکران مسیحی و غربی مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است؛ از جمله برخی منتقدان عمدتاً مسیحی، پیشینه تاریخی آموزه فدا را نقد کرده و گفته‌اند، آموزه فداء و قربانی شدن حضرت عیسی (علیه السلام) به کفاره گناهان بشر، سال‌ها بعد، از سوی پولس مطرح شده است و حواریون دوازده‌گانه چنین اعتقادی نداشته‌اند (شارل جنییر، [بی‌تا]، ص ۱۲). چنان‌که در هیچ یک از کتاب‌های مقدس از محکومیت همه مردم به جهنم و عذاب الهی و ضرورت قربانی برای نجات بشر از این عذاب، سخنی به میان نیامده است. پیامبران پیشین و از جمله انبیای بنی‌اسرائیل، از آن صحبتی نکرده‌اند و حضرت مسیح نیز از این عقیده هرگز سخنی به میان نیاورده؛ بلکه پولس، اولین کسی بود که در جهت طرح این نظریه، در نامه‌هایش با اشاره به گناه اولیه انسان، تمام مردم را به‌خاطر گناه جدشان، آدم، گناهکار می‌شمارد و بر این نکته تأکید می‌کند که تنها راه رهایی از این گناه، مصلوب شدن مسیح بوده است (اول قرتیان، ۲۲، ص ۱۵). بنابراین پولس نخستین کسی است که از گناه اصلی و سپس آلوده شدن به گناه، سخن گفته است (ر.ک: زیبایی نژاد، ۱۳۷۵، ص ۶۰-۶۵).

کی‌یر کگارد، از فیلسوفان و متفکران مسیحی، پس از نقد آموزه فدا و گناه ذاتی بر مبنای تبیین فلسفی، گفته است: داستان پیدایش گناه اولیه و اینکه گناه در آغاز به‌خاطر ارتکاب همان خطای حضرت آدم وارد عالم شد و همه را گرفتار کرد؛ بیشتر به اسطوره می‌ماند که در طول تاریخ به وجود آمده است؛ ضمن آنکه از نظر او، چنین اعتقادی، رابطه علی و معلولی در زمان انجام دادن عمل حاضر را از بین می‌برد و لازم می‌آید که تمام مسائل را براساس امور پیشینی تبیین کنیم. با اختیار و اراده انسان نیز منافات دارد؛ زیرا طبق این اعتقاد، انسان هرکاری انجام دهد، به حال او تأثیری نخواهد داشت؛ چرا که





او از ازل گنهکار شناخته شده است. همچنین درحالی که پاک شدن انسان از گناه باید طبق اراده خود و با انجام دادن اعمال نیک انجام گیرد، لازم می‌آید براساس عامل خارجی بدون ارتباط به اعمال او صورت پذیرد و این غیر ممکن است. همین‌طور آزادی ذاتی بشر که باید براساس آن، زندگی خود را جهت دهد، بی‌معنا می‌شود. بر همین اساس، او معتقد است که ما باید خود مسئولیت گناهان خود را به دوش بکشیم و منشأ گناه و نیز راهکار نجاتمان را در درون خودمان جست‌وجو کنیم.^[۲۱]

جان هیک، از متکلمان مسیحی نیز با پی بردن به نواقص آموزه فدا، درباره قربانی شدن مسیح برای آموزش انسان‌ها می‌گوید: «آموزشی که با پرداخت کامل بهای آن خریده شود، به هیچ وجه آموزش نیست».^[۲۲]

و نیز در مورد دیگر می‌گوید: «پدر زمینی، آشکارا نماینده پدر آسمانی است. وقتی که پسر خطاکار و گمراهش توبه می‌کند و به خانه برمی‌گردد، پدر نمی‌گوید من پدر عادل هستم، نمی‌توانم تو را ببخشم؛ مگر این که پسر دیگرم را بکشم تا بتوان گناه تو نزد من باشد».^[۲۳]

با این بیان، روشن می‌شود که پیوند زدن آموزه «فدا» با «محبت» در مسیحیت، مبنای دینی ندارد، بلکه سال‌ها بعد به‌عنوان آموزه‌ای در دین مسیحیت پذیرفته شده است. ثانیاً، با اختیار و اراده انسان و عدالت الهی نیز سازگار است؛ چرا که معقول نیست، گناهی شخصی با قربانی شدن کسی دیگر از بین برود و یا آنکه آفات گناه شخص پیوسته دامنگیر فرزندان و پیروان او باشد و این گناه و مجازات ناشی از آن تنها با قربانی شدن بهترین بنده الهی برچیده شود.

۲. تناقض نجات از راه محبت بدون عمل

آنچه همگان بر آن اتفاق نظر دارند، اینکه شناخت و ایمان واقعی به ذات باری تعالی، وقتی معنا می‌یابد که انسان در تمام زندگی خود تنها او را بپرستد و رفتار و کردار خود را مطابق دستورات او تنظیم کند. کسی که از دستورات خداوند پیروی نمی‌کند، نمی‌تواند به سخنان او اعتماد کرد و نباید کارهای دینی خود را براساس رهنمودهای او انجام داد. از

این رو، تأکید بر دستیابی به عدالت از راه محبت بدون عمل که در بخش‌هایی از انجیل‌ها مطرح شده و مستمسک شماری از مسیحیان قرار گرفته است؛ از نظر عقلی و علمی مورد پذیرش نبوده و ترکیبی نامأنوس به نظر می‌رسد؛ زیرا «عدالت»، حقیقت واحدی است که در اصل لغوی، به شخصی که دارای رفتارهای معتدل است و در اصطلاح دینی، به انجام دادن دستورات دین و رعایت ظواهر اطلاق می‌شود؛ یعنی عادل کسی است که ضمن عمل به دستورات دینی، از نظر ظاهری کار خلاف عرف انجام ندهد. بنابراین عادل شمرده شدن شخص با ایمان، به تنهایی و بدون التزام به دستورات دینی،^[۲۴] با معنای لغوی و اصطلاحی آن در تناقض آشکار قرار دارد.

این نظریه با عبارت‌های دیگری از کتاب مقدس نیز سازگار نیست؛ زیرا در مواردی از عهد جدید، نه تنها اعمال دینی در کنار محبت نفی نشده است، بلکه تأکید گردیده که عمل، وقتی ارزش دارد و ماندگار است که از روی محبت صورت گیرد نه از روی ترس (دوم قرن‌تیان، ۹: ۷)؛ با این توضیح که محبت به انسان کمک می‌کند از اختیارات خود به درستی استفاده کند؛ از خودخواهی بپرهیزد (اول قرن‌تیان، ۱۳: ۴-۵)، با پرهیز از سنگدلی و بی‌رحمی، به دیگران احترام بگذارد و برآورده ساختن نیازها و احساسات آنها را در اولویت خود قرار دهد (فلیپیان، ۲، ص ۳). محبت به یهوه سبب می‌شود که فرد بهتر بتواند در خدمت روحانی مسیحی باشد و کارها را تنها به‌خاطر خداوند انجام دهد، نه به‌خاطر انسان (کولسیان، ۳، ص ۲۳)؛ چنان‌که عیسی علیه السلام هنگام بیان بزرگ‌ترین فرمان گفت: «باید خدا را با تمام قلب و جان و فکر و نیروی خود دوست بداری» (مرقس، ۱۲، ص ۳۰).

مطابق شریعت موسی نیز که در تورات بیان شده است، همیشه برکت و برتری یافتن به کاری مشروط است که انسان انجام می‌دهد. اگر مطابق احکام شریعت عمل شود، خدا او را برکت می‌دهد و اگر در اجرای دستورهای شریعت کوتاهی کند، مورد خشم و لعنت خدا قرار می‌گیرد و آن زمان انواع گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها بر آنها فرود خواهد آمد (ر.ک: تثنیه، باب ۲۸، تمام بندهای آن). همچنین در یکی از نامه‌های پولس به دوستانش، تیطوس و همکارانش بر ضرورت عمل تأکید شده است:





«این سخن امین است و در این امور می‌خواهم تو قدغن بلیغ فرمایی تا آنانی که به خدا ایمان آورند بکوشند که در اعمال نیکو مواظبت نمایند؛ زیرا که این امور برای انسان نیکو و مفید است» (تیطس، ۳، ص ۸).

در اسلام نیز اهمیت عمل برای دستیابی به کمال معنوی انسان و پذیرفته شدن در زمره مؤمنان راستین، بسیار روشن است، تاجایی که نجات نهایی تنها با اعمال راستین امکان‌پذیر است و در روز واپسین نیز هنگامی که انسان‌ها برانگیخته می‌شوند، نتیجه تمامی کارهایی را که در دنیا انجام داده‌اند، مشاهده می‌کنند و براساس کارهای خوب و بد خود مجازات می‌گردند.

۳. تأثیر عوامل برونی بر محبت‌گرایی مسیحیت

بررسی‌ها بیانگر آن است که یکی از عوامل برونی مؤثر بر محبت‌گرایی مسیحیت، این بود که عالمان یهودی که مخاطبان اصلی عیسی مسیح بودند، بیشتر به ظاهر شریعت رو آورده و محبت و عدالت را که روح و اصل شریعت است؛ فراموش کرده بودند (ر.ک: متا، باب ۲۳). به همین دلیل حضرت عیسی علیه السلام که مخاطبان اصلی او یهودیان بودند، ضمن سفارش به رعایت شریعت و ظواهر دینی، محبت و عدالت و رحمت را بیشتر مورد تأکید قرار داد تا آن‌جا که اصل دین را همان محبت و عدالت و ایمان نمود؛ هرچند پیوسته تذکر می‌داد که این سخن به هیچ وجه به معنای نفی شریعت و ظواهر دینی نیست (متا، ۵، ص ۱۷ - ۱۹).

از طرفی، یهودیان به‌خاطر دشمنی با مسیح و پیروان او، با استفاده از حضور امپراتوری روم، پیوسته برای آنان مشکل‌تراشی می‌کردند و این امر محدودیت‌ها و ظلم‌های بیشتری را از سوی امپراتوری روم بر مسیحیان در پی داشت؛ زیرا حکومت روم پیوسته با سعایت یهودیان، ضد دین جدید تحریک می‌شد و نگرانی‌های رو به فزونی آنها در این زمینه، اعمال خشونت‌های بیشتری را نسبت به مسیحیان باعث می‌گردید. مواردی از خشونت‌هایی که در



قرن‌های اول از سوی امپراتور روم و همین‌طور یهودیان نسبت به مسیحیان گزارش شده است، فراوان و وحشتناک است؛ مانند استفاده از بدن برخی مسیحیان برای برافروختن چراغ‌ها در مراسم جشن و یا انداختن آنان به صورت زنده پیش حیوانات درنده که در زمان امپراتوری دقلیانوس اتفاق می‌افتاد (ر.ک: جان بایرناس، ۱۳۸۵، ص ۶۲۱ - ۶۲۲). مشکلات این دوران، نوعی روحیه تسلیم و راضی بودن به مشکلات و حقارت‌ها و خشونت‌ها را میان مسیحیان به وجود آورد؛ زیرا با وجود اختلافات اعتقادی میان مسیحیان در قرن‌های اول تا چهارم، وضعیت کلی مسیحیان آن زمان، به گونه‌ای بود که عملاً امکان برخورد با مخالفان برای آنها وجود نداشت. به همین دلیل، آنها بیشتر بر صبر و بردباری نسبت به ظلم‌های دشمنان تأکید داشتند که این، در واقع، نه راه حلی اصیل، بلکه راهکاری اضطراری برای بقای مسیحیت تلقی می‌شد؛ زیرا به‌خاطر ظهور مسیحیت در حوزه امپراتوری مقتدر رومی، آن‌هم با شرایط مذکور، تأکید بر محبت و همزیستی مسالمت‌آمیز و ارائه چهره صلح‌جویانه از مسیحیت بهترین راهکار برای پیشبرد اهداف دراز مدت به شمار می‌آمد؛ چراکه هر نوع تصمیم غیر از آن، می‌توانست بهانه‌ای به دست دشمن دهد و باعث مشکلات و حتی نابودی مسیحیت گردد.

بنابراین رویکرد افراطی مسیحیان به محبت، از عوامل برونی نیز شدیداً متأثر بود و از این‌رو، این روش می‌تواند نوعی راه‌حل اضطراری مسیحیت برای ادامه حیات و موفقیت نهایی در شرایط خاص آن زمان تلقی گردد.

شواهد تاریخی نیز به روشنی گواه است که تأکید مسیحیان اولیه بر محبت‌گرایی و به تبع اصرار بر صلح و پرهیز از جنگ، به معنای نفی کامل مقوله جنگ نبود، بلکه در فرصت‌های بعدی، بیشتر ارباب کلیسا در مورد جنگ و صلح دیدگاه خود را تعدیل کردند. هرچند آنها سعی داشتند صلح را بر جنگ ترجیح دهند؛ شرایط همیشه برای تحقق صلح میسر نبود، بلکه به اعتقاد آنها در دنیای آلوده به گناه، امکان تحقق صلح دائمی وجود ندارد و تجربه نشان داده است در چنین فضایی، تنها با اعمال خشونت می‌توان



خشونت‌های دیگر را متوقف کرد (مری جوویور، ۱۳۸۱، ۳۷۵). برهمنین اساس، آنان جنگ را نیز حداقل برای کنترل خشونت مشروع دانستند. حتی در مواردی، مسیحیان به جنگ و خشونت‌های افراطی به خصوص در قرون وسطا، پرداختند که این امر، ضمن آنکه مبانی کلی محبت‌گرایی و آموزه‌های صلح‌آمیز مسیحیت را مورد خدشه قرار می‌دهد، چهره‌خشن و وحشیانه‌ای از مسیحیان به نمایش گذاشت؛ زیرا با وجود آنکه مسیحیان در قرن اول و بخشی از نیمه اول قرن دوم که از قدرت و سیاست و مادیات محروم بودند، در کمال ساده زیستی زندگی کرده و به وظایف دینی خود می‌پرداختند؛ وقتی دنیا به مسیحیان و ارباب کلیسا روی خوش نشان داد، بسیاری از سران آنها از این اصل گرفتند. به‌عنوان مثال، هنگامی که قسطنطین (Constantine)، امپراتور روم، تصمیم گرفت خدای مسیحیان را خدای خود و امپراتوری روم معرفی کند، «میل تیادس» (Mil Tiades)، اسقف شصت و دو ساله مسیحی را احضار کرد و برخلاف انتظار میل تیادس که فکر می‌کرد از سوی امپراتوری مجازات گردد، امپراتور، او را در آغوش کشید و لباس مخصوص روحانی بزرگ معبد روم را بر دوش اسقف انداخت. سپس یک قصر با شکوه بر روی تپه لاتران را محل اقامت او و جانشینانش قرار داد. میل تیادس و پیروانش که از مشاهده این واقعه عجیب و غیر قابل تصور، مبهوت گردیده بودند، به راحتی با دنیای جدید کنار آمدند و در نتیجه کلیسای فقیر و رهبران روحانی آن، به ثروت و اموال بی‌اندازه‌ای دست یافتند؛ زیرا ثروتمندان و طبقه اشراف که از بت‌پرستی به مسیحیت گرویده بودند، هدایای خود را به جای تقدیم به بت‌ها، به کلیسا تقدیم می‌کردند. از طرفی، امپراتوران نیز زمین‌های وسیعی به کلیسا بخشیدند. از آن زمان تا قرن چهاردهم میلادی، پاپ‌ها از قدرتمندترین افراد جهان بودند، تا جایی که حتی پادشاهان برای کسب فیض از دعای خیر و برکت و برخورداری از صلح، در مقابل آنان زانو زده و پایشان را می‌بوسیدند! در طول این قرن‌ها، بسیاری از مسیحیان جهان بر این باور بودند که پاپ، حق برکنار کردن هر سلطان و ابطال هر فرمان غیر روحانی و مدنی را دارد. در سال



۱۲۱۵ میلادی، چهارمین شواری، «لاتران» ادعا کرد که اسقف اعظم روم (پاپ) نه تنها در مسائل معنوی و اخروی صاحب اختیار است بلکه در امور دنیوی نیز حاکم می‌باشد. در همین زمینه پاپ اینوسان سوم اظهار داشت: «خداوند نه تنها حکومت بر کلیسا، بلکه جهان را نیز به پیتر مقدس واگذار کرده است». بر همین اساس، در کلیسای کاتولیک روم که براساس حکومت مطلقه بنا شده بود، همه اختیارات به پاپ منتهی و از او ناشی می‌گردید (ویلیامز، ۱۳۸۵، ص ۶ - ۲۴ و ویل دورانت، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹). در نتیجه این اختیارات مطلق، جنایت‌های وحشتناکی به نام مسیحیت در قالب دادگاه‌های تفتیش عقاید و امثال آن اتفاق افتاد که در بسیاری از منابع تاریخ مسیحیت جزئیات وحشتناک آن به تفصیل بیان گردیده است. همین امر انتقادهای زیادی از سوی مسیحیان و دیگران را باعث گردید که در نهایت، آغاز رنسانس پایان یافتن اقتدار کلیسا و انزوای سیاسی اجتماعی آن را موجب شد.

جالب توجه آنکه مسیحیان، بار دیگر تحت تأثیر انتقادهای و تحولات بعدی، در سال‌ها و قرن‌های اخیر بر محبت و مدارا با مردم و مخالفان رو آوردند و در عمل نیز سعی دارند خود را اهل محبت و صلح نشان دهند؛ زیرا بر اثر اصلاحات لوتری، مسیحیان و کلیسا، هم چنان که از صحنه سیاسی و اجتماعی به تدریج کنار گذاشته شدند، برای حفظ بقای خود، بازهم آموزه‌های صلح و محبت مسیحیت را مورد تأکید قرار دادند، تا آن‌جا که کلیسا، در قرون وسطا، هر نظریه علمی مخالف آموزه‌های کتاب مقدس را جرم تلقی و با تحمیل انواع شکنجه‌ها، سعی می‌کرد جلو طرح و گسترش آن افکار را بگیرد؛ اما در شرایط جدید با وجود آنکه بسیاری از نظریه‌های تاریخی و علمی کتاب مقدس مورد تردید و رد قرار گرفته است، کلیسا برای دفاع از باورهای خود جرأت هیچ‌گونه واکنشی ندارد (راسل، ۱۳۴۹، ص ۵۶ - ۵۷). از این‌رو، تأکید مسیحیان بر محبت، بیشتر نوعی راهکار برای تداوم حیات، در هنگام ضعف و ناچاری به‌نظر می‌رسد که این رویکرد در شرایط اضطراری مورد تأکید قرار می‌گرفته است.

نتیجه‌گیری

- «محبت» به عنوان اصل اساسی در پیوند زندگی اجتماعی و همین‌طور در سیر و سلوک معنوی و عرفانی، مورد تأکید تمام جوامع و ادیان و آیین‌ها، به خصوص ادیان ابراهیمی، یهودیت، مسیحیت و اسلام بوده است؛ اما در ادیان ابراهیمی، مسیحیان بیش از همه بر این اصل تأکید دارند و به رعایت آن در ابعاد گوناگون و حتی در مورد دشمنان سفارش می‌کنند.

- در مورد تأکید مسیحیت بر اصل محبت، مبانی و فلسفه‌های خاصی بیان گردید، همانند: ۱. نقش محبت در دستیابی به کمالات؛ ۲. تأثیر آن بر نجات و رستگاری بشر؛ ۳. فدا شدن عیسی مسیح (علیه السلام) برای تحقق رحمت و عدالت و محبت الهی نسبت به بندگان و نجات آنان از گناه ازلی. البته هر یک از مبانی مذکور قابل نقد و تأمل جدی است؛ از جمله:

- یکم: اساساً آموزه «فدا»، به اعتراف پژوهشگران مسیحی و غیر مسیحی، از مسائلی است که بعداً وارد دین مسیح شده است که طبعاً در این صورت، پیوند آموزه «فدا» با اصل محبت نقض می‌گردد.

- دوم: تأکید مسیحیت بر نجات از راه محبت بدون عمل، با فلسفه بعثت پیامبران سازگاری ندارد.

- سوم: از بررسی سیر تاریخی مسیحیت به دست می‌آید که محبت‌گرایی آنان، بیشتر هنگام مواجهه با محرومیت‌های سیاسی و اجتماعی تشدید شده است. به همین دلیل، مسیحیان در بسیاری موارد هرگاه به قدرت سیاسی و مادی دست‌یافته‌اند، برخلاف شعار محبت‌گرایی خود عمل کرده و انواع خشونت‌ها را نسبت به مردم، مرتکب شده‌اند.



پی‌نوشت‌ها

- [۱] «زندگی دنیا [و پست را] بر آخرت ترجیح دادند»، (نحل: ۱۰۷).
- [۲] «آنها نابینایی را بر هدایت ترجیح دادند»، (فصلت: ۱۷).
- [۳] «همان‌ها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند»، (ابراهیم: ۳).
- [۴] «به‌خاطر بیاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک تندرو را بر او عرضه داشتند. گفت: من این اسبان را به‌خاطر پروردگارم دوست دارم [و می‌خواهم از آنها در جهاد استفاده کنم. او هم چنان به آنها نگاه می‌کرد] تا از دیدگانش پنهان شدند.»، (ص: ۳۱-۳۲).
- [۵] در برخی ترجمه‌ها نیز آیه به همین معنا آمده است: ترجمه مشکینی و ترجمه المیزان، ذیل آیه مذکور.
- «اما خود خداوند سلامتی، شما را پیوسته در هر صورت سلامتی عطا کند.» (تسالونیکیان، ۱۶، ص ۲ و ۳) و ر.ک. یوحنا، ۱۹، ص ۳۸: «... به نام یهوه سلامتی...»؛ اوّل یوحنا ۴، ص ۸ و ۹: «خدا محبت است»؛ (رومیان، ۱۵، ص ۳۳ و ۱۶، ص ۳۳): «خدای سلامتی با همه شما باد»؛ عبرانیان، ۱۳، ص ۲۰: «خدای سلامتی...» و فیلیپیان، ۴، ص ۷؛ و قرنتیان، ۱۳، ص ۲ و ۱۱: «خدای محبت و سلامتی با شما خواهد بود».
- [۶] درباره سرگذشت حضرت عیسی (ر.ک: جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، ص ۵۸۲-۶۰۷).
- [۷] درباره جریان‌های جدید مسیحی (ر.ک: جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۶۲۷-۶۲۹).
- [8] A.S Horby, Oxford Advanced Learners Dictionary, Ed. Sally Wehmeior, Oxford University Press, 2000
- به نقل از: مصطفی آزادیان، «نقش خداوند در رستگاری انسان از نظرگاه اسلام و مسیحیت»، معرفت، شماره ۷۸.

- [9] Longman Group Ltd, Longman Dictionary of Contemporary English.
 [10] Merian-Websters Collegiate Dictionary, Springfield, Massachusetts, p.1021.
 [11] W.G. Topmoelier, "Salvation", In New catholic encyclopedia, V 12, The Catholic university of America, Washington, D. C, 1967, P. 994.

به نقل از: آزادیان، همان

[۱۲] لقس جیمس انس الامیرکانی، نظام التعلیم فی علم اللاهوت القویم، ج ۲، ص ۳۳۰.

[۱۳] چارلز هورن، نجات‌شناسی، ترجمه سارو خاچیکی، چ اول، تهران، انتشارات آفتاب عدالت، ۱۳۶۱، ص ۸۲، به نقل از: مصطفی آزادیان، «نقش خداوند در رستگاری انسان از نظرگاه اسلام و مسیحیت»، معرفت، شماره ۷۸.

[۱۴] انسان بدون اعمال شریعت و فقط محض «ایمان» عادل شمرده می‌شود (رومیان ۳، ص ۲۸)؛ اما کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان و عدالت محسوب می‌شود (رومیان ۴: ۵ و غلاطیان ۲، ص ۱۶؛ ۳، ص ۸ و ۲۴).

[۱۵] او برای جهان (یعنی همه مردم دنیا) دعا نمی‌کند، بلکه برای کسانی که خدا در جهان به او داده است (یوحنا، ۱۷، ص ۹). این دعا همه کسانی را شامل می‌شود که در گذشته، حال و آینده به عیسی، به عنوان پسر خدا ایمان می‌آورند. «نه فقط برای اینها سؤال می‌کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد» (یوحنا، ۱۷، ص ۲۰). او برای ایمان‌داران عصر خود این‌گونه دعا می‌کرد: «ای پدر قدوس! اینها را که به من داده‌ای، به اسم خود نگهدار» (یوحنا، ۱۷، ص ۱۱). ای پدر! می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای، با من باشند، در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند (همان: ۲۴).

[16] Encyclopaedia of Religions and Ethics vol.3 p.583.

به نقل از: احمد شبلی، مقارنه الأديان، ۲ و المسيحية، ص ۲۳۲.





[۱۷] انسان بدون اعمال شریعت و فقط محض ایمان عادل شمرده می‌شود (رومیان، ۳، ص ۲۸)؛ اما کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان و عدالت محسوب می‌شود (رومیان ۴، ص ۵ و غلاطیان ۲، ص ۱۶؛ ۳، ص ۸ و ۲۴)؛ نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود، ما را نجات داد (تیتس، ۳، ص ۵). ما را نجات داد و به دعوت مقدس خواند، نه به حسب اعمال ما، بلکه بر حسب اراده خود و فیضی که قبل از قدیم الایام در مسیح عیسی به ما عطا شد (دوم تیموتاؤس، ۱، ص ۹).

[۱۸] «نجات از اعمال نیست تا هیچ‌کسی در حضور او فخر نکند» (اول قرنتیان، ۱، ص ۲۹ و ر.ک: رومیان، ۴، ص ۴ و ۱۱، ص ۶).

[۱۹] «در محبت خوف نیست، بلکه محبت کامل خوف را بیرون می‌اندازد؛ زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد در محبت کامل نشده است» (اول یوحنا، ۴، ص ۱۸؛ ر.ک: یوحنا، ۳، ص ۱؛ دوم قرنتیان، ۵، ص ۱۴؛ رومیان، ۷، ص ۱۵ و دوم تیموتاؤس، ۱، ص ۷).

[20] Soren Kierkegaard, The concept of anxiety, p. 26-30.

به نقل از: زینب اسلامی، «گناه و ترس آگاهی در اندیشه کی‌یرکگارد»، معرفت، سال هفدهم، شماره ۱۳۳، دی ۱۳۷۸.

[21] John Hick, Desputed Questions in Theology and the Philosophy of Religion, P. 98

به نقل از: مصطفی آزادیان، «نقش خداوند در رستگاری انسان از نظرگاه اسلام و مسیحیت»، معرفت، شماره ۷۸.

[22] John Hick, Desputed Questions in Theology and the Philosophy of Religion, P. 41.

به نقل از: همان.

[۲۳] «گناهکاران به فیض خدا، مجاناً عادل شمرده شده‌اند» (رومیان ۳، ص ۲۴).

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. کتاب مقدس، نشر ایلام.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، چاپ چهارم، بیروت: دارالفکر - دارصادر، ۱۴۱۴ ق.
۳. اسلامی، زینب، *گناه و ترس آگاهی در اندیشه کی‌یرنگارد*، معرفت، سال هفدهم، شماره ۱۳۳، دی ۱۳۷۸.
۴. اندراس، القس واطسون و الدكتور القس ابراهیم سعید، *شرح اصول الایمان*، چاپ چهارم، قاهره: دارالثقافة، ۱۲۹۸.
۵. آزادیان، مصطفی، *نقش خداوند در رستگاری انسان از نظرگاه اسلام و مسیحیت*، معرفت، شماره ۷۸، خرداد ۱۳۸۳.
۶. بایرناس، جان، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ شانزدهم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵.
۷. پترس عبدالملک و دیگران، *قاموس کتاب مقدس*، قاهره: دارالثقافة، [بی تا].
۸. جنیبر شارل، *المسیحیة نشأتها و تطورها*، ترجمه عبدالحلیم محمود، بیروت: صیدا، منشورات المكتبة العصرية، [بی تا].
۹. جنیبر، شارل، *المسیحیة نشأتها و تطورها*، ترجمه عبدالحلیم محمود، بیروت: صیدا، منشورات المكتبة العصرية، [بی تا].
۱۰. جو ویور، مری، *درآمدی به مسیحیت*، ترجمه حسن قنبری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۱.
۱۱. خاچیکی، سارو، *اصول مسیحیت*، چاپ دوم، تهران: حیات ابدی، ۱۹۸۲ م.



۱۲. دانستن، جی لسل، *آیین پروتستان*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۱.
۱۳. راسل، برتراند، *چرا مسیحی نیستیم*، ترجمه سهیل طاهری، تهران: دریا، ۱۳۴۹.
۱۴. زیبایی نژاد، محمدرضا، *درآمدی بر تاریخ و کلام مسیحیت*، قم: اشراق، ۱۳۷۵.
۱۵. شلبی، احمد، *مقارنه الأديان*، چاپ دهم، قاهره: مکتبه النهضة المصرية، دهم، ۱۹۹۸م.
۱۶. قرشی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، ج ۲، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲.
۱۷. مبلغی آبادانی، عبدالله، *تاریخ ادیان و مذاهب جهان*، دین عیسی، قم: حر، ۱۳۷۶.
۱۸. میشل، توماس، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷.
۱۹. ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، چاپ سوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
۲۰. ویلیام، پل، *افشای واتیکان*، تهران: امید فردا، ۱۳۸۵.
21. Hans Kung, Infallible, An Unresolved Enquiry, New York, 1994.
22. Longman Dictionary of Contemporary English, Longman Group Ltd, 2009.
23. Merian_ Websters Collegiate Dictionary, Spring field, Massachusetts, U. S. A., Tenth edition 2000.